

نگاهی انتقادی به معرفت‌شناسی فضیلت به روایت لیندا زاگزبسکی: چند ایراد اولیه

اکرم عسکرزاده مزرعه^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۰۴

چکیده

در قرائت لیندا زاگزبسکی از معرفت‌شناسی فضیلت عناصر بسیاری در کنار هم قرار گرفته‌اند. در این نظریه ترکیبی - اگر نگوییم التقاطی - زمینه برای طرح ایرادات بسیار است. در این مقاله، پس از ارائه تقریری بسیار مختصر از لبّ نظریه معرفت‌شناسی فضیلت زاگزبسکی، چهار ایراد درباره آن مطرح شده که از این قرارند: فضیلت و باور برآمده از مسیری که زاگزبسکی ترسیم می‌کند در همه موارد شرط لازم و کافی برای حصول معرفت نیست؛ تفکیک میان فضایل طبیعی و اکتسابی و نقش هر کدام از آنها در کسب معرفت در نظریه زاگزبسکی به روشنی تبیین نشده و قابل مناقشه است؛ جایگاه عامل و باورنده در نظریه زاگزبسکی به مثابه فاعل و دارنده شناخت، از منظر اعتمادگرایانه و طبیعی‌گرایانه محض قابل مناقشه است؛ از منظر علوم تجربی و همچنین فلسفه مبتنی بر آزمون، فضایل و ردایل و فهرست آنها به شکلی دیگر تبیین می‌شود؛ و نهایتاً این که جایگاه انگیزه کسب معرفت و همچنین رانه‌هایی که به حصول معرفت منجر می‌شوند قابل مناقشه است.

کلیدواژه‌ها

لیندا زاگزبسکی، معرفت‌شناسی فضیلت، طبیعی‌گرایی، اعتمادگرایی

۱. دانشیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.
(ak.askarzadeh@gmail.com)

Research Paper in *Philosophy of Religion Research*, vol. 19, no. 1, (serial 37),
Spring & Summer 2021, pp. 49–68

A Critical Review of Zagzebski's Theory of Virtue Epistemology: Some Preliminary Objections

Akram Askarzadeh Mazraeh¹

Reception Date: 2020/11/04

Acceptance Date: 2020/11/24

Abstract

Linda Zagzebski's reading of virtue epistemology is consisted of several elements. In her synthetic theory, if not eclectic, there are many defects. In this research, after providing a very short explanation of the core of the theory, four defects are introduced. The virtue and belief obtained throughout the path pictured by Zagzebski are not the required and adequate conditions to achieve knowledge; the difference between the natural and acquired virtue and their role in attaining virtue are not clearly elaborated and there is room for further debate; the position of agent and believer —as the possessor of knowledge— in her theory is questionable from mere naturalistic and reliabilistic viewpoint, and there is a different way of elaborating on virtues and vices from experimental sciences viewpoint and the test-based philosophy perspective. Eventually, the position of the motivation to attain knowledge and the impulses that lead to knowledge are questionable.

Keywords

Linda Zagzebski, Virtue Epistemology, Naturalism, Reliabilism

1. Associate Professor, Department of Philosophy, Mohaghegh Ardabili University, Ardabil, Iran. (ak.askarzadeh@gmail.com)

۱. مقدمه

پس از طرح مسائل گتیه، معرفت‌شناسی معاصر تحولات مهمی به خود دید و ایده‌های جدیدی در آن مطرح شد. معرفت‌شناسی فضیلت یکی از آنها است. این رویکرد جدید به منزله راه‌حلی برای داشتن باور صادق فارغ از ارائه قرینه مطرح و با اقبال نسبی مواجه شد. در این نوع از نظریه‌ها تلاش می‌شود فاعل شناسا به وسیله فضایل معرفتی به باور صادق هدایت شود، باور صادقی که ارزش معرفتی دارد و نیازمند توجیه نیست. این رویکرد طیفی را در بر می‌گیرد که در آن می‌توان برخی از نظریه‌های اعتمادگرایانه مبتنی بر فضیلت،^۱ نظریه‌های مسئولیت‌گرایانه^۲ و نظریه‌های مبتنی بر منش^۳ را یافت. در نظریه‌های اعتمادگرا، قوا و فرایندهای شناختی اموری طبیعی محسوب می‌شوند، و در نظریه‌های مسئولیت‌گرا، فضایل منشی اکتسابی فضیلت معرفتی به حساب می‌آیند. آلون گلدمن،^۴ ارنست سوزا،^۵ جان گرکو^۶ و آلون پلانتنیگا^۷ در زمره اعتمادگرایان هستند، لورن کود،^۸ جیمز مونتمارکت^۹ و لیندا زاگزبسکی^{۱۰} جزء مسئولیت‌گراها. یکی از مشهورترین تقریرها و نظریه‌های معرفت‌شناسی فضیلت متعلق به زاگزبسکی است (Axtell 1997, xiv-xix). او نظریه‌های مبتنی بر فضیلت اعتمادگرا را گرفتار معضل ارزش می‌داند و می‌کوشد نظریه‌ای ارائه دهد که از هر دو نوع معضل‌های گتیه و ارزش مبرا باشد.

نظریه‌های معرفت‌شناختی مبتنی بر توجیه قرون متمادی به کار گرفته شدند و پس از مشخص شدن ایرادهای آنها کنار نهاده شدند و ارزش معارف یقینی به دست آمده از آنها مورد شک و تردید قرار گرفت. در مقابل در عصر حاضر، بنا به رویه معمول، هر نظریه‌ای که مطرح می‌شود از همان آغاز مورد نقد قرار می‌گیرد تا نقایص و خطاهای آن آشکار شود. اما اقبال به برخی نظریه‌های معرفت‌شناختی در ایران (مثلاً معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، و در این اواخر، معرفت‌شناسی فضیلت) چنان بالاست که اغلب از نگاه انتقادی به آنها صرف‌نظر می‌شود. بنابراین نگاه انتقادی به معرفت‌شناسی فضیلت به قرائت زاگزبسکی، همانند آنچه در تراز جهانی انجام می‌گیرد، ضروری است. بر این اساس ایراداتی در نظریه مذکور تشخیص داده شده است که این مقاله در صدد بیان آنهاست. این ایرادات محصول چندین سال تأمل نگارنده روی تقریر زاگزبسکی از معرفت‌شناسی فضیلت است.

۲. تقریری مختصر از نظریه معرفت‌شناسی فضیلت زاگزبسکی: مؤلفه‌ها و ادعاهای اصلی آن

معرفت‌شناسی فضیلت رویکردی است ترکیبی، به طوری که برخی مولفه‌های آن به زمان یونان باستان بازمی‌گردد، برخی دیگر ریشه در فلسفه دوره مدرن دارد، و برخی دیگر امروزین هستند. اما به طور مشخص ارنست سوزا و لیندا زاگزبسکی برجسته‌ترین چهره‌های معرفت‌شناسی فضیلت به شمار می‌آیند. همچنین، اولین بار سوزا اصطلاح فضایل فکری یا عقلی^{۱۱} را در معرفت‌شناسی جدید به کار برده است. از منظر او، قوای طبیعی ثابت سازوکار توانایی تشکیل باور هستند. چنانچه این استعدادها فضیلت‌مند باشند، باور صادق تولید می‌کنند و باورنده با تأمل عقلانی باور به دست آمده از قوا و سازوکار فضیلت‌مند را ارزیابی معرفتی می‌کند (Sosa 1991, 225, 271). از آنجا که در نظریه سوزا، همانند اعتمادگرایان مشهوری همچون آلون گلدمن، فضایل از سنخ قوا و استعدادهای معرفتی طبیعی تلقی می‌شوند، جنبه اعتمادگرایانه رویکرد معرفتی او قابل توجه است.

اما در مقابل، زاگزبسکی معتقد است خصایص ذاتی و طبیعی باورنده - شامل قوا، روند و توانایی طبیعی باورسازی - فضیلت به شمار نمی‌آیند، و خصایص منشی اکتسابی باورنده که مؤدی به صدق باشند فضیلت معرفتی هستند. رویکرد زاگزبسکی مسئولیت‌گرایانه نامیده می‌شود.

اعتمادگرایان خصایص طبیعی مانند قوا، سازوکار و توانایی باورسازی را عنصر اصلی معرفت معرفتی می‌کنند، و مسئولیت‌گرایان خصایص منشی اکتسابی باورنده را چنین می‌پندارند. اعتمادگرایان قوام‌محور^{۱۲} هستند، و مسئولیت‌گرایان شخصیت‌محور^{۱۳}. اعتمادگرایان فضایل عقلانی - مانند بینایی، شنوایی، شهود، حافظه، استدلال، تجربه حسی - و مسئولیت‌گرایان فضایل اخلاقی و منشی - مانند سعه صدر، شجاعت، آزادفکری، تواضع و انصاف - را فضیلت فکری می‌دانند و فضایل عقلانی - مانند دقت، موشکافی، تیزبینی، روشنفکری، کنجکاوی - را نوعی از فضایل اخلاقی به شمار می‌آورند. از نظر زاگزبسکی، همانند همه معرفت‌شناسان برون‌گرا، نظریه‌های معرفت‌شناسی سه جزئی که معرفت را متشکل از سه جزء باور، صدق و مؤلفه سوم - در درون‌گرایی توجیه و در برون‌گرایی تضمین - می‌دانند دچار معضل گتیه هستند (Zagzebski 1994, 65-66)، و در مقابل نظریه‌های اعتمادگرایانه به سبب طبیعی و ذاتی دانستن فضایل

عقلانی دچار معضل ارزش‌اند. در رابطه علی و معلولی میان قوا و توانایی‌های طبیعی با باور، ارزش فضیلت علت به معلول سرایت نمی‌کند. به عبارتی از آنجا که باور فرآورده قوای باورنده است، نه جزئی از او، ارزش قوا و سازوکار طبیعی به باور منتقل نمی‌شود و باور ویژگی فضیلت را از سازوکار سازنده‌اش دریافت نمی‌کند (Zagzebski 2000, 113). برای در امان ماندن از معضل‌های گنیه و ارزش، زاگزبسکی به تألیف نظریه‌ای ترکیبی روی می‌آورد که با فضایل منشی و شخصیتی شکاف میان فضایل معرفتی و صدق را مرتفع سازد. مقصود او از فضایل معرفتی فضایل مبتنی بر عمل یا منش باورنده است. فضایل مبتنی بر عمل خود دو نوع هستند: (۱) فضایل اخلاقی، (۲) فضایل عقلانی. البته فضایل عقلانی گونه‌ای از فضایل اخلاقی‌اند و ذیل فضایل اخلاقی شکل می‌گیرند. فضایل منشی شروط لازم و کافی برای تحصیل معرفت هستند. فضایل فی‌نفسه ارزش محسوب می‌شوند (Zagzebski 1996, 68-84).

از منظر زاگزبسکی، فضایل عقلانی نخستین مؤلفه‌های جاری معرفت هستند و ارزش معرفتی باورها همان گونه با فضایل عقلانی مرتبط‌اند که درستی افعال با فضایل اخلاقی (زاگزبسکی ۱۳۹۶، ۱۶). در میان معرفت‌شناسان معاصر، رودریک چیزلم اولین کسی است که به ارتباط اعمال اخلاقی با معرفت اشاره می‌کند (Chisholm 1969, 4). فضایل عقلانی، هنجاری هستند، یعنی مانع انحراف باورنده از مسیر حقیقت‌یابی‌اند، همان گونه که فضایل اخلاقی مانع صدور اعمال خطا از سوی فاعل هستند. فضایل عقلانی مانع تحصیل باور کاذب از سوی باورنده‌اند. تحصیل فضیلت، اکتسابی و ارادی است، بنابراین باورنده در تحصیل و به‌کارگیری آن مسئول است. فضیلت کمال اکتسابی شخص به نحو پایدار، و ردیلت عیب و نقص اکتسابی فرد است. فضایل و ردایل در فرایندی معین در مدت زمانی خاص با اراده‌ی عامل تحصیل می‌شوند و به میزانی از ثبات در عامل می‌رسند که جزئی از منش او می‌شوند (زاگزبسکی ۱۳۹۶، ۱۹۶). فضیلت با عادت همراه است و به‌کارگیری آن مستلزم مهارت است، اما مهارت به کار بستن فضیلت متفاوت از مهارت به معنای دانستن است. همچنین فضیلت واجد مؤلفه‌ی انگیزشی است. انگیزش تمایل به داشتن انگیزه‌ای خاص، و انگیزه عاطفه‌ی محرک فاعل و هدایت‌کننده‌ی اوست. ویژگی دیگر فضیلت موفقیت‌آمیز بودن آن است. هر فضیلتی غایتی درونی و بیرونی دارد، و عامل زمانی واجد فضیلت است که با عمل به فضیلت به نحو اعتمادپذیری به غایت آن یا هدف انگیزشی فضیلت دست یابد. در نتیجه، فضیلت مزیتی اکتسابی و پایدار در شخص است که دربردارنده‌ی میل عاطفی خاص و نیز موفقیت درخور اعتماد

برای نیل به غایت فعل است (Zagzebski 2009, 81; 1996, 137). تبیین زاگزبسکی از فضیلت بیش از همه به ارسطو نزدیک است، با این تفاوت که بر خلاف ارسطو فضایل عقلانی و اخلاقی را دوگانه نمی‌انگارد و تبیین واحدی از فضایل عقلانی و اخلاقی ارائه می‌دهد. از منظر او، فضایل عقلانی گونه‌ای از فضایل اخلاقی و ویژگی‌های منشی هستند که باورنده را به غایت معرفتی می‌رسانند. فضایل عقلانی (با خاستگاه عشق به حقیقت) از طریق کنش‌های سازنده باور^{۱۴} (برانگیزاننده کنش‌ها عاطفه نهفته در هر یک از آن فضیلت‌ها است) باورنده را به نحو اعتمادپذیری به باور صادق می‌رسانند (زاگزبسکی ۱۳۹۲، ۱۳۹). تمایز فضایل عقلانی از اخلاقی در این است که غایت فضایل اخلاقی کسب کمال و غایت فضایل عقلانی نیل به حقیقت است (Zagzebski 2009, 81)، یعنی باور صادقی معرفت است که حاصل انگیزه‌ها و اعمال فرد فضیلتمند باشد (Baehr 2011, 35). دو جزء اصلی فضیلت عقلانی، مانند فضایل اخلاقی، انگیزه و موفقیت درخور اعتماد است. (۱) انگیزه: فضایل عقلانی برآمده از انگیزه‌ای کلی با عنوان میل به حقیقت هستند. هر فضیلت عقلانی، افزون بر انگیزه کلی، واجد انگیزه‌ای مخصوص به خود است. انگیزه میل به حقیقت باورنده را مسئولیت‌پذیر می‌کند و او برای نیل به حقیقت فضایل عقلانی را در خود ایجاد و پایدار می‌کند و در مواجهه با واقعیت فضیلت‌مندانانه رفتار می‌کند تا مقدمات تحصیل حقیقت را فراهم آورد (Zagzebski 1996, 176). (۲) موفقیت در رسیدن به هدف انگیزشی کلی فضیلت: داشتن انگیزه حقیقت و فضایل عقلانی از شروط لازم معرفت هستند، اما کافی نیستند. افزون بر اینها، لازم است باورنده مهارت به کار بستن فضایل عقلانی در تشکیل باور را در خویش پروراند تا با عمل مبتنی بر فضیلت به معرفت دست یازد. با آن که در اکثر موارد فضایل عقلانی باورنده را به نحو اعتمادپذیری به باور صادق می‌رسانند، اما برخی از افراد واجد انگیزه و فضایل عقلانی به سبب عدم توانایی در عمل به فضایل در فرایند باورسازی در تحصیل معرفت موفق نمی‌شوند.

بنابراین، زاگزبسکی مدعی است آدمی با تحصیل فضایل عقلانی به نحو اعتمادپذیری به باور صادق (معرفت) می‌رسد، و فضایل عقلانی را صورتی دیگر از فضایل اخلاقی یا به نوعی آن دسته از فضایل اخلاقی که در فعالیت شناختی^{۱۵} مؤثرند می‌داند (زاگزبسکی ۱۳۹۶، ۱۵، ۱۲۰). از آنجا که بخشی از ایراد بر دیدگاه وی به ماهیت فضایل معطوف است، لازم است دیدگاه او درباره فضایل را اندکی بکاویم. به زعم او، فضایل عقلانی متمایز از ویژگی‌های طبیعی شناختاری، مانند قوای طبیعی ادراکی و

روندهای طبیعی باورسازی هستند. فضایل متمایز از حالات احساسی،^{۱۶} قابلیت‌های طبیعی،^{۱۷} و مهارت‌ها^{۱۸} هستند. در فضایل دو مؤلفه انگیزشی و موفقیت وجود دارد. ویژگی‌های طبیعی - مانند قوا و روندها - استعداد و ظرفیت‌هایی هستند که در اختیار فرد قرار گرفته‌اند. آدمی برای داشتن آنها همان گونه تحسین می‌شود که برای داشتن زیبایی چهره تحسین می‌شود، یعنی اگر شخصی واجد ویژگی‌های طبیعی نباشد مورد مذمت قرار نمی‌گیرد. اما فضایل عقلانی ویژگی‌های اکتسابی هستند، که شخص با اختیار و اراده خویش آنها را تحصیل می‌کند و برای داشتن آنها مورد ستایش و برای نداشتن آنها مورد سرزنش قرار می‌گیرد. ویژگی‌های طبیعی و استعدادی رذیلت‌مناظر ندارند، اما فضایل رذیلت‌مناظر دارند (Zagzebski 1996, 105). آدمی در برابر فضایل عقلانی مسئول است، همان طور که در برابر ویژگی‌های اخلاقی مسئول است. فضایل عقلانی و اخلاقی از حیث ماهیت و شیوه اکتساب بسیار به هم شبیه هستند: هر دو از دو جزء انگیزه^{۱۹} و موفقیت^{۲۰} تشکیل شده‌اند و میان آنها روابط منطقی^{۲۱} و علی^{۲۲} برقرار است. در ارتباط منطقی تحقق مفهومی در گرو دیگری و مستلزم آن و به لحاظ وجودی متأخر از آن است؛ در ارتباط علی، مفهومی زمینه‌ساز مفهوم دیگر و مقدم بر آن است. برای مثال، فضیلت اخلاقی صداقت فضیلتی است که لازم می‌آورد فرد حقیقت را بگوید، اما نه به این معنا که در بیان هر آنچه باور دارد صادق باشد، بلکه بدین معنا که پروای حقیقت داشته باشد؛ فقط آنچه را که حقیقت می‌داند به زبان بیاورد، برای تحصیل حقیقت تلاش کند، از آن محافظت کند و آن را به شیوه‌ای به دیگران انتقال دهد که آنها نیز در داشتن آن موجه و مجاز باشند، و چنین کاری مستلزم آن است که او برخی فضایل عقلانی مانند حواس جمع بودن، تیزبینی، دقت‌نظر، موشکافی و... را داشته باشد، تا به بالاترین مرتبه فهم نائل آید. در نتیجه میان فضایل اخلاقی و عقلانی ارتباط منطقی وجود دارد. همچنین روابط علی میان فضایل اخلاقی و عقلانی فراوان هست. برای مثال حسد، غرور و پیش‌داوری مانع تحصیل فضایل عقلانی هستند، و شخص فاقد عزت نفس که نیازمند توجه دیگران است به همرنگی فکری با جماعت تن می‌دهد و... اینها نمونه‌هایی از رذایل عقلانی برآمده از رذایل اخلاقی هستند. در جانب فضایل نیز چنین رابطه‌ای حکم‌فرماست (Zagzebski 1996, 158-9).

۳. بیان ایرادات

۳-۱. ایراد ناظر به مؤلفه فضیلت

نظر زاگزبسکی در باب فضایل عقلانی از قبیل اکتسابی بودن، ارادی و اختیاری بودن و نوعی از فضایل اخلاقی بودن آنها در مقابل دیدگاه اعتمادگرایانی چون گلدمن، سوزا و گرکو است. ایشان قوای طبیعی بینایی، شنوایی و توانایی‌ها و روندهای شناختی طبیعی مانند درون‌نگری،^{۳۳} حافظه، قیاس، استقراء و... را فضیلت عقلانی به شمار می‌آورند (Sasa 1991, 271; Gerco 1992, 520). به نظر می‌رسد توجه و تمرکز بیش از اندازه زاگزبسکی بر فضایل منشی و تأثیر آنها در تشکیل باور سبب شده جایگاه و کارکرد قوا و توانایی‌های طبیعی در معرفت را تا حد زیادی نادیده بگیرد. این در حالی است که قوای طبیعی موتور محرک باور، و توانایی‌ها و روندها قابلیت‌های آدمی برای تبدیل ادراک به معرفت هستند، و فضیلت‌مندی قوا و روندها بسیار اهمیت دارد، به گونه‌ای که اگر خوب کار نکنند یا از کار بیفتند، هیچ باور صادقی نخواهیم داشت، حتی اگر واجد فضایل شخصیتی باشیم. می‌توان انسانی را تصور کرد که فاقد فضایل منشی است، ولی باورهای صادق بسیاری دارد. اما نمی‌توان انسانی را تصور کرد که قوای طبیعی‌اش خوب کار نمی‌کنند یا از کار افتاده‌اند، ولی باورهای صادق فراوانی دارد. برای مثال، کسی که نابینا است، مسلماً فاقد باورهای مشاهده‌ای است. اما انسان بینا، ولو حواس‌پرت، به مقدار زیادی باور صادق مشاهده‌ای دارد، به گونه‌ای که بر اساس آنها نیازهای مشاهده‌ای خود را برآورده می‌کند. گرکو در این باره می‌گوید، «گاهی معرفت در غیاب ویژگی‌های شخصیتی کسب می‌شود» (Gerco 1992, 296-7). گرکو ایده زگزبسکی مبنی بر لازم و کافی بودن فضایل منشی در هدایت به معرفت را نقد می‌کند. از منظر او، می‌توان فردی را در نظر گرفت که در غیاب فضایل منشی در قلمروهای گوناگون معرفتی درخور اعتماد عمل می‌کند و دچار خطا نمی‌شود. در نتیجه، فضایل شرط لازم و کافی برای تحصیل معرفت نیستند (Gerco 2000, 179-84). در پاسخ به نقد گرکو، زاگزبسکی اذعان می‌کند که قوای معرفتی و استعدادها در فرایند شناخت کارکرد دارند، اما از شروط لازم معرفت نیستند (Zagzebski 2012, 49). نمی‌توان در نظریه معرفت‌شناسی طبیعی‌گرایانه‌ای همچون نظریه زاگزبسکی از شروط لازم و کافی باور سخن گفت و به قوا، روندها و توانایی‌های طبیعی باورنده به منزله جزئی از اجزای نظریه معرفتی اشاره نکرد. اینها تجهیزات و سازوکارهایی هستند که باورسازی در نبود آنها امکان‌پذیر نیست. در حالی که

معرفت‌سازی بدون داشتن فضایل منشی تا حد زیادی امکان‌پذیر است. به زعم زاگزبسکی، فضایل رذیلت‌مقابل دارند، ولی استعداد‌های طبیعی رذیلت‌مقابل ندارند، پس استعداد‌های طبیعی از سنخ فضایل نیستند (Zagzebski 1999, 94). اما می‌توان مثال‌هایی مطرح کرد که نابسندگی دیدگاه زاگزبسکی را نشان دهند. دانشمندی را فرض کنید که هیچ فضیلت شخصیتی ندارد یا فضایل شخصیتی او به اندازه‌ای کم است که حتی همکاران علمی‌اش او را طرد می‌کنند، اما باورهای صادق بسیاری دارد به گونه‌ای که همان همکاران علمی وقتی می‌فهمند نظریه علمی X را دانشمند یادشده ارائه داده آن را تأیید می‌کنند، چون می‌دانند او نابغه است و از فرایندهای معتبر باورسازی استفاده می‌کند. دانشمند مورد نظر ما فاقد فضایل منشی است و واجد فضایل طبیعی است، نتیجه آن که بر خلاف نظر زاگزبسکی فضایل طبیعی در باورسازی نقش بسزایی دارند. بر خلاف نظر زاگزبسکی، اگر قوا، روندها و توانایی‌های طبیعی خوب باشند فضیلت هستند. چنانچه شخصی به خاطر ویژگی طبیعی خوب تحسین شود و شخص دیگری تحسین نشود، عمل تحسین نکردن در برابر تحسین کردن مقداری بار سرزنشی دارد. در این مورد نیز مثال دیگری می‌توان مطرح کرد. کلاس پانزده نفری از دانشجویان را در نظر بگیرید که دو نفر از ایشان دارای نبوغ هستند و به خوبی از عهده حل کردن تمرین‌های سخت استاد برمی‌آیند و استاد مدام آن دو نفر را تحسین می‌کند. در چنین وضعیتی سیزده نفر دیگر حس ضعف و ناتوانی خواهند کرد و همین سرزنش به حساب می‌آید. به عنوان مثالی دیگر، دو دانشمند همکار را در نظر بگیرید که یکی از آنها نابغه است و دیگری شخصی با قوای معمولی. دانشمند نابغه به خاطر دستاوردهایش مدام از سوی همکاران مورد تشویق قرار می‌گیرد و دانشمند دیگر نه. تشویق نشدن در جمعی که یکی دیگر در آن تشویق می‌شود به نوعی سرزنش است، ولو تلویحاً. نتیجه آن که داشتن قوا و توانایی‌های طبیعی خوب فضیلت به شمار می‌آید. البته ستایش و سرزنش مورد اشاره ما مربوط به قابلیت‌های طبیعی قوای شناختاری است.

سخن زاگزبسکی درباره فرایندهای اعتمادپذیر خاص به نوعی مؤید ادعای ماست. او می‌گوید در کنار فرایندهای عام، فرایندهای خاصی که از سوی نوایغ و افراد خاص به کار گرفته می‌شوند معتبرند. نام بردن از فرایندهای مورد استفاده نوایغ به منزله فرایند معتبر فضیلت‌مند در معرفت‌شناسی زاگزبسکی شاهدهی بر تأیید فضیلت بودن قوا و توانایی‌های طبیعی است.

از منظر او، وجه ممیز خصایص منشی از سایر ویژگی‌ها اکتسابی بودن آنهاست. فرد در اکتساب خصایص منشی اراده و تلاش به کار می‌آورد و در برابر آن مسئول است و داشتن آنها فضیلت است، اما ویژگی‌های طبیعی ذاتی‌اند و فضیلت نیستند (Zagzebski 1999, 94). این در حالی است که به نظر می‌رسد اکثر خصایص حتی برخی از خصایص منشی به صورت موروثی به انسان منتقل می‌شوند، به گونه‌ای که خصایص اخلاقی هر کودکی شبیه خانواده‌اش است، پیش از آن که تحت آموزش یا جبر محیطی قرار بگیرد.

البته بخشی از این ابهام از دشواری‌ای بنیادی‌تر ناشی می‌شود، یعنی دشواری تشخیص فضایل اکتسابی از فضایل طبیعی. معیار روشنی برای تفکیک این دو وجود ندارد. چه بسا فضیلتی که در شخصی طبیعی است، در دیگری اکتسابی باشد. در نتیجه، اساساً ممکن است تفکیک ماهوی میان این دو قسم فضیلت مورد مناقشه قرار بگیرد. زاگزبسکی تمایلات طبیعی‌گرایانه پررنگی دارد. طبیعی‌گرایی طبیعتاً به علوم تجربی توجه و دل‌بستگی دارد. روان‌شناسی تکاملی به مثابه یکی از علوم تجربی مرتبط با موضوع میل به این دارد که تفکیک میان دو قسم فضیلت طبیعی و اکتسابی را نامعتبر بداند.

روان‌شناسان تکاملی میان امور ذاتی و اکتسابی تمایز چندانی قائل نیستند و معتقدند انسان به اکتساب چیزی می‌پردازد که استعداد آن را دارد. حتی این سخن ارسطو نیز شاهدهی بر این مدعا است که می‌گوید: هیچ موجود طبیعی ممکن نیست عادت‌ی بر خلاف طبیعتش بیابد، مثلاً سنگ که بر حسب طبیعتش به پایین می‌گراید، هرگز ممکن نیست عادت کند که به بالا بگراید، هرچند هزار بار بکوشند عادتش دهند که به بالا بگراید. آتش نیز هرگز به سوی پایین نمی‌گراید و به هیچ موجود دیگری هم نمی‌توان عادت‌ی بر خلاف طبیعتش داد (ارسطو ۱۳۸۵، پاره ۱۱۰۳، ۵۳).

از منظر زاگزبسکی خصیصه ویژه فضیلت که آن را از سایر ویژگی‌ها متمایز می‌کند تحسین‌برانگیزی است و می‌توان فهرست مشترکی از فضایل تهیه کرد و به توافق عام درباره آنها رسید و حقیقت‌جویی یکی از فضایل ستایش‌شده عام است (Zagzebski 1996, 84-8). در فلسفه اخلاق به تغییر فهرست فضایل در طول زمان و بستر مکان توجه شده است. برای مثال، السدیر مک‌این‌تایر تحول تاریخی اندیشه فضیلت از هومر تا ارسطو و فضایل مسیحی تا فضایل فایده‌گرایانه و فضایل در دنیای امروز را ردگیری کرده است (Macintyre 1984, 14). از نگاه زاگزبسکی، بر اساس تغییر برخی فضایل در فرهنگ‌ها و جوامع نمی‌توان با شتاب‌زدگی نتیجه گرفت هسته مشترکی میان فضایل در جوامع و فرهنگ‌های مختلف وجود ندارد (Zagzebski 1996, 84-8) و فهرستی

ارسطویی از فضایل مشترک معرفی می‌کند. چنانچه همسو با زاگزبسکی ویژگی تحسین‌برانگیزی را وجه فضیلت‌مندی برشماریم، همچنان دو ایراد بر جا می‌ماند. ایراد اول این است: در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها و فرهنگ‌ها، حقیقت‌جویی و حقیقت‌یابی والاترین فضیلت به شمار نمی‌آید. خصوصاً با رشد تکنولوژی و رفاه در جوامع، آدمی به دنبال شناخت حقیقت صرفاً برای رسیدن به رفاه، ثروت، قدرت، سود و... است. نائل شدن به معرفت به سبب کارایی آن در رفاه، ثروت، قدرت و... تحسین شده است. در چنین جوامعی، اگر معرفت انسان را به رفاه، ثروت و... نرساند، تحسین نیز نخواهد شد. مثال جالب در این زمینه افزایش نسبت دانشجویان دختر به پسر در دانشگاه‌های ایران است. چون آموختن دانش،^{۲۴} که عبارت است از مجموعه معرفت،^{۲۵} بر خلاف سال‌های دور به کسب ثروت و رفاه منجر نمی‌شود، در نتیجه پسرها و مردها اقبال کمتری برای تحصیل در دانشگاه دارند. دیوید هیوم این امر را با تحلیل خصیصه حقیقت‌جویی انسان بیان می‌کند (Hume 2007, 287). آنچه هیوم در توصیف طبیعت سودنگر آدمی می‌گوید امروزه نمود و بروز بیشتری دارد. اگر از تعابیر ویتگنشتاینی وام بگیریم، باید بگوییم که فضایل و رذایل جنبهٔ زمینه‌گرایانه^{۲۶} پررنگی دارند و نمی‌توان فهرست فضایل و رذایل را به نحو مطلق تشکیل داد.

همین نکته ما را به ایرادی دیگر هدایت می‌کند. مطابق ایراد دوم، فهرست مشترک فضایل معرفی‌شده از سوی فلاسفه اخلاق، ارسطویی یا غربی هستند و مشتمل بر فضایل در همهٔ فرهنگ‌ها و جوامع نیستند. این مسئله در یک دههٔ اخیر مورد توجه دسته‌ای از فلاسفهٔ تحلیلی قرار گرفته که نتیجهٔ آن پیدایش *experimental philosophy* بوده است (Knobe 2017).

در معرفت‌شناسی مبتنی بر آزمون، به دلیل استفاده از مطالعات میدانی و توجه به علوم اجتماعی، تفاوت‌های فرهنگی در زمینهٔ معرفت برجستگی ویژه دارد، از جمله تفاوت در فهرست فضایل و رذایل. پس از انتشار مقاله مهم «بهنجاری و شهادهای معرفتی»^{۲۷} (Weinberg et al 2001)، معرفت‌شناسی مبتنی بر تجربه رشد چشمگیری یافت و دیگر نگاه پیشینی به چیستی فضایل و رذایل، از قسمی که نزد زاگزبسکی مشاهده می‌کنیم، جایگاه سابق را ندارد.

ایراد سوم درباره برداشت زاگزبسکی از ماهیت فضایل این است که به زعم او معرفت حالتی از باور است که برآمده از یک فضیلت عقلانی باشد و این رفتار معرفتی خوب فرد را به صدق برساند (Zagzebski 1996, 272). باثر در تفسیر سخن

زاگزبسکی می‌گوید برای تشکیل معرفت از طریق فضیلت‌مندی لازم نیست باورنده منش فضیلت‌مندانه در زندگی داشته باشد. اگر او بتواند بدون متصف شدن به فضایل آنها را برای تحصیل باور به کار گیرد کفایت می‌کند و باور به دست‌آمده از این روش معرفت به شمار می‌آید (Baehr 2005, 5). بر مبنای تفسیر بائر، فعالیت معرفت‌شناختی با استفاده از فضایل عقلانی صورت می‌گیرد بدون این که باورنده خوی فضیلت‌مندانه داشته باشد. برای باورمندی کافی است شخص یاد بگیرد چگونه فضایل را در تشکیل باور دخالت دهد. چنانچه تفسیر بائر را بپذیریم، بر خلاف مدعای زاگزبسکی نیاز نیست باورنده فضایل را تحصیل و در خویش جایگیر کند، همین که فضایل را تشخیص دهد و فن استفاده از آن را در فرایند باورسازی بداند، برای داشتن معرفت کافی است. ارائه فهم‌هایی از این قبیل از نظریه زاگزبسکی ناشی از وضوح ناکافی ماهیت فضیلت و کارایی آن در نظریه اوست.

ایراد دیگر در قلمرو فضایل این است که زاگزبسکی فضایل مؤدی به صدق را به طور کامل احصا نکرده و به مشکک بودن فضایل نپرداخته است. روشن است هر فضیلتی دارای مراتب متعدد است، اما چه مرتبه‌ای از فضایل برای مؤدی به صدق بودن کفایت می‌کند؟ با آن که مشکل بتوان درباره میزان فضیلت‌مندی مؤثر بر باورسازی سخن گفت، اما زاگزبسکی می‌توانست مشکک بودن فضایل عقلانی را در محتوای نظریه لحاظ کند. او فضایل عقلانی را از حیث مؤدی به صدق بودن در دو دسته قرار می‌دهد: (۱) فضایی که باورنده با داشتن آنها به احتمال زیاد به باور صادق می‌رسد، که اکثر فضایل عقلانی این گونه هستند، مانند احتیاط و پشتکار؛ (۲) فضایی که باورنده با داشتن آنها به احتمال کمی به باور صادق می‌رسد، مانند شجاعت، خودکنترلی، آزادفکری. همچنین امکان دارد فردی با اتصاف به فضایل دسته اول به باور صادق برسد و فردی دیگر با داشتن فضایل دسته اول به باور صادق نرسد. عدم موفقیت فرد دوم ناشی از سایر صفت‌های موجود در اوست (Zagzebski 1996, 177, 186).

بن و اساس نظریه‌های معرفت‌شناسی ارائه شیوه‌ای قابل اطمینان برای تحصیل معرفت است. اگر باورنده با چندین شیوه معرفتی مواجه باشد، شیوه‌ای که با هزینه کمی به احتمال خیلی زیاد او را به هدف می‌رساند انتخاب می‌کند. زاگزبسکی مدعی معرفتی شیوه‌ای ایجابی و قابل اطمینان برای تحصیل معرفت است و از سوی دیگر اذعان می‌کند که پس از صرف وقت بسیار برای فضیلت‌مند شدن، همچنان محتمل است باورنده به سبب علل دیگر به هدف خویش نرسد. از نظر نگارنده معقول است چنین شیوه‌ای را کنار بگذاریم و انتخاب نکنیم، زیرا تحصیل فضیلت بسیار سخت و وقت‌گیر است و اگر قرار

باشد پس از صرف هزینه بسیار همچنان به باور نرسیم، بهتر است آن را کنار بگذاریم و روش دیگری اتخاذ کنیم.

۲-۳. ایراد ناظر بر مؤلفه انگیزه

از منظر زاگزبسکی ایده ارسطو در تفکیک میان بخش عقلانی از بخش عاطفی نفس و دو جزئی دانستن نفس و به تبع آن تمایز میان فعالیت‌های شناختی از عملی یا فضایل عقلانی از اخلاقی ایراد دارد. به باور او، این نوع دودستگی میان فضایل و فعالیت‌های آدمی وجود ندارد. اغلب فضایل اخلاقی مانند فضایل عقلانی جنبه‌ای از فعالیت شناختی و ادراکی را در خود دارند و فضایل عقلانی آمیخته‌ای از احساس و اندیشه‌اند. برخی از فضایل اخلاقی بر حالات معرفتی مانند صداقت و بی‌طرفی نظارت می‌کنند و برخی از فضایل عقلانی ناظر بر حالات احساسی (عشق به حقیقت) هستند (Zagzebski 1996, 138-147). او میان احساس عشق به حقیقت و انگیزش برای فعالیت در راه دست‌یابی به معرفت صادق هم‌پوشانی می‌بیند. البته برهانی برای این مدعا اقامه نمی‌کند، اما می‌توان مدعایش را چنین صورت‌بندی کرد که معرفت یعنی باور صادق، و کسی که سودای رسیدن به حقیقت را در سر می‌پروراند، در راه تحصیل آن می‌کوشد و برای رسیدن به باور صادق فضایل عقلانی مانند آزادفکری، اعتدال، شجاعت عقلانی، موشکافی و... را در خود فراهم می‌آورد تا به معرفت دست یازد (جوادی‌پور و دیگران ۱۳۹۳، ۱۱۲). هر فضیلت عقلانی برآمده از انگیزه کلی عشق به حقیقت و انگیزه خاص خویش است. باورنده با تحصیل هر فضیلت عقلانی به انگیزه خاص فضیلت و به انگیزه معرفت نزدیک می‌شود (Zagzebski 1996, 176). در نتیجه فضایل عقلانی دارای یک میل عاطفی برآمده از عاطفه عشق به حقیقت هستند (Zagzebski 2009, 81). زاگزبسکی معرفت و تمامی افعال هدایت‌کننده به آن را ناشی از عاطفه و شوق به حقیقت می‌داند و باور دارد اگر باورنده عشق به حقیقت داشته باشد و افعال مؤدی به آن را انجام دهد به باور صادق نائل می‌شود. این یعنی اگر فردی میل به حقیقت نداشته باشد، به احتمال زیاد به باور صادق نمی‌رسد، چون افعال فضیلتی منتهی به آن را انجام نداده است. ایده زاگزبسکی درباره منشأ باورسازی یعنی عشق به حقیقت مبالغه‌آمیز است. می‌توان پذیرفت بخشی از معارف آدمی به خاطر عشق به حقیقت شکل گرفته است، اما برخی انسان‌ها با نیات شرورانه به باورهای صادق دست یافته‌اند. برای مثال، فرض کنید ترکیب‌کننده ژنوم ویروس کووید-۱۹ (مشروط بر این که این نظریه توطئه درست باشد که این ویروس یک آزمایشگاهی

است) با انگیزه نابودی بشر این ویروس را ساخته باشد و عملکرد آن را برای به خطر انداختن زندگی انسان‌ها طراحی کرده باشد. اگر او با چنین نیت شومی دست به کار شده باشد، مجموعه بسیار منسجم و صادقی از باورها درخصوص ویروس کووید-۱۹ نزد خویش فراهم آورده و با اعمال آنها در جهان زندگی دیگران را به خطر انداخته و دیگران نتوانسته‌اند تاکنون رخنه‌ای به آن وارد کنند. یا سازنده بمبی ساعتی را در نظر بگیرید که با انگیزه نابودی فرد یا افرادی بمبی را طراحی می‌کند و با نیت شر تعداد زیادی باور صادق به دست می‌آورد. در نتیجه برای داشتن باور صادق داشتن انگیزه حقیقت‌جویی ضروری نیست. انسان‌ها با انگیزه‌های شر و اقدام‌های شرورانه نیز واجد باورهای صادق هستند.

افزون بر ایراد یادشده، همیشه و همواره داشتن انگیزه حقیقت‌جویی و تحصیل فضایل مؤدی به صدق نیستند. بسیاری از انسان‌ها را می‌شناسیم که میل و علاقه شدید به معرفت‌اندوزی دارند و برای دستیابی به آن تلاش می‌کنند، ولی در نهایت ناکام می‌مانند و ناکامی ایشان ناشی از ضعف قوای شناختاری و عدم توانایی در به‌کارگیری فرایندهای شناختی است. بر خلاف نظر زاگزیسکی، تأثیر قوا و فرایندها در شناخت بیش از انگیزه و افعال است. در راستای تبیین عقیده خویش الگوی باورسازی را به الگوی افعال اخلاقی تشبیه می‌کنیم. بسیار اتفاق می‌افتد فاعل اخلاقی با نیت خوب فعل فضیلت‌مندانه کمک به دیگران یا محبت به دیگران را انجام می‌دهد، اما نتیجه خوبی برداشت نمی‌کند. چنانچه داشتن انگیزه خوب و انجام فضایل و عدم موفقیت محتمل باشد، ایده زاگزیسکی در باورسازی بر اساس الگوی «انگیزه + فضایل = معرفت» مورد تردید قرار می‌گیرد.

۳-۳. تأکید بیش از حد بر جنبه‌های احساسی-عاطفی

اشکال عمده نظریه زاگزیسکی حمل بیش از حد بار شناخت بر دوش عاطفه و احساس است. او ساختار شناخت را متشکل از دو عنصر انگیزه و فضیلت، و انگیزه را مؤلف از احساس، و فضیلت را مؤلف از دو جزء شناختی و احساسی می‌داند (Zagzebski, 1996, 143). در چنین ساختاری، احساس و عاطفه نقش پررنگ‌تری از عقلانیت دارد، این در حالی است که معرفت‌شناسان از دوران باستان تا معاصر نظریه‌های معرفت را برای تبدیل باور پنداری به باور معقول یا معرفت ارائه داده‌اند. معرفت‌شناسان سنتی، با ارائه برهان و سود جستن از روش قیاسی، باور را از حالت پنداری خارج و معقول می‌ساختند. پس از کانت، روش استقراء جایگزین شیوه قیاس شد و با روش استقراء شواهدی را برای معقول ساختن باور جمع‌آوری کردند. اما پس از طرح معرفت‌شناسی طبیعی‌شده، نگاه

معرفت‌شناسان معطوف به عوامل غیر معرفتی مؤثر بر باور شد. در رویکرد یادشده کارکرد قوه عقل در فرایند معقولیت باور چندان مطمح نظر نیست، بلکه به سایر ویژگی‌های طبیعی آدمی که در معرفت‌سازی دخیل هستند پرداخته می‌شود. زاگزیسکی با عنصر عاطفه در پی معقول کردن باور پنداری است. انحراف او از مسیر معقول کردن باور پنداری ناشی از تکیه بیش از حدش بر کارکرد احساس در مقایسه با عقل در شناخت است. البته باز اگر از منظر فلسفه مبتنی بر آزمون، طبیعی‌گرایی و روان‌شناسی به موضوع بنگریم، شاید این ایراد دیگر وارد نباشد. چون از این منظرها قلمرو احساس و میل و عاطفه چنان وسیع است که بخش بزرگی از امور انسانی را به نحوی تحت پوشش خود قرار می‌دهد. فلسفه مبتنی بر آزمون برخاسته از فلسفه تحلیلی و طبیعی‌گرایی است، وگرنه در سایر نحله‌های فلسفی تا به این حد به ساحت عاطفه و احساس ارجح نهاده نمی‌شود.

۳-۴. ایراد ناظر بر اراده‌گروی

زاگزیسکی تلاش می‌کند ویژگی‌های خوب هر دو قسم نظریه‌های معرفت‌شناسی درون‌گرا و برون‌گرا را در نظریه خویش لحاظ کند. در این مسیر، ویژگی اراده‌گروی را از درون‌گرایی وام می‌گیرد. از سوی دیگر اراده‌گروی تبدیل به مبنایی مناقشه‌برانگیز در نظریه او شده و از سوی آلستون و پلانیتینگا مورد انتقاد قرار گرفته است. ذات نظریه‌های طبیعی‌گرایانه اراده‌گروی را بر نمی‌تابد. زاگزیسکی برای رسیدن به مقصود خویش خصایص طبیعی و غیرارادی آدمی را از دایره فضایل خارج می‌کند و فقط خصایص منشی اکتسابی ارادی را فضیلت می‌داند. چنانچه بر عقیده خویش در باب ذاتی و ارثی بودن خصایص اعم از طبیعی و منشی همچنان پافشاری کنیم و بپذیریم که میزان تأثیر خصایص طبیعی در تشکیل باور بیش از آن است که زاگزیسکی آنها را نادیده بگیرد، ارادی بودن فضایل و به تبع آن اراده‌گرا بودن نظریه زاگزیسکی مورد تردید و انکار قرار می‌گیرد. اما اگر در بادی نظر ایده زاگزیسکی مبنی بر ارادی بودن باور را بپذیریم، با ایراد آلستون مواجه می‌شویم. از نظر آلستون، از میان چهار نوع کنترل ارادی^{۲۸} که به شرح زیرند فقط نوع چهارم مختص باورهاست: پایه،^{۲۹} بی‌واسطه غیرپایه،^{۳۰} درازمدت،^{۳۱} تأثیر ارادی باواسطه.^{۳۲} در این قسم، باورنده در دوره‌ای طولانی بر وضعیتی مربوط و مؤثر بر باور اثر می‌گذارد. چنین کنترلی آن قدر ضعیف است که نمی‌تواند به مسئولیت‌پذیری منتهی شود (Feldman 1999, 670-671). برای مثال، در الگوی فضیلت‌محورانه، باورنده در دوره‌ای طولانی به طور ارادی خصایص منشی مؤثر بر تشکیل باور را فضیلت‌مند می‌نماید.

از منظر آلستون، باور موجه از نگاه زاگزبسکی باوری است که باورنده برانگیخته شده تا به آن باور بیاورد و بر اساس انحصار تأثیر اراده بر باور به تأثیر ارادی باواسطه، انگیزه آن گونه که زاگزبسکی مدعی است در کسب باور نقشی ندارد و مباحث وی در باب نقش اراده در فرایند کسب باور ناموفق است (Alston 2000, 187). زاگزبسکی در پاسخ به آلستون می‌گوید در نظریه او باورنده برانگیخته نشده تا باور خاصی را کسب کند، بلکه به واسطه انگیزه حقیقت‌جویی برانگیخته می‌شود و اراده می‌کند فضایل عقلانی مؤثر بر تشکیل باور صادق را به کار گیرد (Zgzebski 2000, 211). صرف‌نظر از این که حق با آلستون است یا زاگزبسکی، در نظریه زاگزبسکی باور موجه اراده‌گروانه ایجاد و پذیرفته نمی‌شود. از نگاه او، باورنده برای داشتن باور صادق اراده می‌کند فضایل عقلانی مؤدی به صدق را تحصیل کند و آنها را در فرایند تشکیل باور به کار گیرد. اولاً، این نوع از اراده‌گروی، آن گونه که در درون‌گروی لحاظ می‌شود، مربوط به مقام پذیرش و توجیه باور نیست، ناظر بر مرتبه تشکیل باور است. پس با اراده‌گروی مستقیم درون‌گروانه تفاوت دارد. ثانیاً، همان‌طور که آلستون می‌گوید، اراده در باور از نوع تأثیر ارادی باواسطه است که در آن باورنده به طور ارادی در دوره‌ای طولانی فضایل عقلانی مؤثر بر فرایند تشکیل باور را تحصیل می‌کند و به کار می‌گیرد. این قسم از تأثیر ارادی آن قدر ضعیف است که به سختی بتوان آن را به منزله اراده‌گروی در باور پذیرفت. ثالثاً این که همیشه تأثیر ارادی باواسطه به باور صادق منتهی نمی‌شود. شایان ذکر است اراده تحصیل فضایل عقلانی برای مؤدی به صدق بودن، اراده داشتن فضایل است، نه اراده داشتن باور موجه. تمیز دادن اراده داشتن فضایل از اراده داشتن باور موجه اهمیت دارد. اراده در نظریه زاگزبسکی با فضایل ارتباط دارد، نه با باور. از سوی دیگر، بر خلاف نظر زاگزبسکی، اراده داشتن فضایل عقلانی و تحصیل و به کار گرفتن آنها در اغلب موارد منتهی به باور صادق نمی‌شود. بسیار محتمل است فردی واجد فضایل عقلانی باشد، اما به سبب خوب کار نکردن قوای شناختاری یا عدم استفاده از فرایند قابل اعتماد به باور صادق دست نیابد. به عبارتی، تحصیل فضایل عقلانی و به‌کارگیری آنها لزوماً منتهی به باور صادق نمی‌شود. برای مثال، دانشجویی را فرض کنید که برای رفتن به دانشگاه از خواب بیدار می‌شود و صبحانه می‌خورد و از خانه خارج می‌شود و سوار ماشین می‌شود و... اما در نهایت امری مانع می‌شود و به دانشگاه نمی‌رسد. دانشجوی یادشده انگیزه رفتن به دانشگاه را دارد و افعال منتهی به آن را انجام می‌دهد، ولی امری مانع می‌شود و به قصد خود نمی‌رسد. همین گونه است انگیزه داشتن باور صادق و تحصیل فضایل عقلانی، که لزوماً منتهی به باور

صادق نمی‌شوند. زیرا افزون بر آنها عوامل دیگری مانند داشتن قوای خوب شناختاری و انتخاب فرایند قابل اعتماد و... نیز در باورسازی دخیل‌اند. نتیجه آن که اراده منطوی در تحصیل فضایل چندان مؤثر بر فرایند باورسازی نیست و نمی‌توان به خاطر چنین اراده‌ای نظریه زاگزبسکی را در زمره نظریه‌های اراده‌گرا قرار داد.

۴. نتیجه‌گیری

زاگزبسکی تلاشی قابل توجه و درخشان برای جمع میان طبیعی‌گرایی، اعتمادگرایی و اخلاق فضیلت انجام می‌دهد. اما بیش از همه تبیین چستی فضیلت و میزان بسندگی آن در حصول معرفت دیدگاه او را با ایراد مواجه می‌کند. البته این ایرادها کل رویکرد او را زیر سؤال نمی‌برد، بلکه طرح آنها و موارد مشابه می‌تواند به ارائه تقریرهایی پالوده‌تر از معرفت‌شناسی فضیلت منجر شود. معرفت‌شناسی فضیلت به روایت زاگزبسکی به دلیل ریشه‌های عمیقی که در فلسفه سنتی دارد، هم می‌تواند برای فضای فلسفی کشوری مثل ایران جذاب باشد و هم در عین حال جذابیت بیش از حد آن می‌تواند باعث شود که چشمان خود را روی نقاب‌هایی که برشمردیم ببندیم.

عمده‌ترین مشکل نظریه زاگزبسکی التقاطی بودن آن است. او بر آن است که مؤلفه‌های خوب و مفید سایر نظریه‌های معرفت‌شناختی را وام بگیرد و بخش‌های نقدشده آن‌ها را فروگذارد تا نظریه‌ای عاری از نقص و عیب ارائه دهد. در حالی که ترکیب صحیح مؤلفه‌های مفید بسیار صعب و مشکل است، زیرا اولاً تشخیص مؤلفه‌های کاملاً درست کار پیچیده‌ای است و ثانیاً به کارگیری درست آنها در یک نظریه ترکیبی دقت زیادی نیاز دارد.

دیگر این که فضیلت‌های منشی معرفی شده از سوی زاگزبسکی چنان غربی است که کارآمدی جهانی نظریه او را به مخاطره انداخته است. کارآمدی نظریه فضیلت به روایت زاگزبسکی در کشورهایی مانند ایران، که مؤلفه‌های اخلاقی آنها برخاسته از فرهنگ یونان باستان و غرب نیست، مستلزم بومی‌سازی است. عام نبودن نظریه‌ای معرفتی در جهان امروز از معایب غیرقابل چشم‌پوشی است.

کتاب‌نامه

ارسطو. ۱۳۸۵. اخلاق نیکوماخس. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: طرح نو.

- جوادیپور، غلامحسین، و محسن جوادی. ۱۳۹۳. «چیستی فضایل عقلانی و نسبت‌سنجی آنها با فضایل اخلاقی»، نامه اخلاق ۲۳: ۹۷-۱۱۸.
- زاگزبسکی، لیندا. ۱۳۹۲. معرفت‌شناسی. ترجمه کاوه بهبهانی. تهران: نی.
- زاگزبسکی، لیندا. ۱۳۹۶. فضایل ذهن: تحقیقی در ماهیت فضیلت و مبانی اخلاقی معرفت. ترجمه امیرحسین خداپرست. تهران: کرگدن.
- Axtell, Guy. 1997. "Recent work on virtue epistemology." *American Philosophical Quarterly* 34(1): 1-26.
- Hume, David. 2007. *A Treaties of Human Nature*, Book 2. Edited by David and Mary Norton. Oxford University Press.
- Baehr, Jason. 2011. *The Inquiring Mind: on intellectual virtue and virtue epistemology*. Oxford University Press.
- Baehr, Jason. 2005. "Character in Epistemology," *Philosophical Studies* 128.
- Greco, John. 1992. "Virtue in Epistemology," pp. 287-315 in *The Oxford Handbook of Epistemology*, edited by Paul K. Moser. Oxford University Press.
- Greco, John. 2000. "Two kinds of intellectual virtue." *Philosophy and Phenomenological Research* 60(1): 179-184.
- Feldman, Richard. 1999. "Contextualism and skepticism." *Philosophical perspectives* 13: 91-114.
- Knobe, Joshua, and Shaun Nichols. 2017. "Experimental Philosophy," *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/win2017/entries/experimental-philosophy/>>.
- Weinberg, Jonathan M., Shaun Nichols, and Stephen Stich. 2001. "Normativity and epistemic intuitions." *Philosophical topics* 29(1/2): 429-460.
- Chisholm, Rodrick. 1969. *Perceiving: A Phillosophical Study*. Cornell University Press.
- Macintyer, Alasdair. 1984. *After Virtue*. University of Notre Dame Press.
- Sosa, E. 1991. *Knowledge in Perspective, Selected Essay in Epistemology*. Cambridge University Press.

- Zagzebski, Linda. 1994. "The inescapability of Gettier problems." *The Philosophical Quarterly* (1950-) 44, no. 174: 65-73.
- Zagzebski, Linda. 1996. *Virtue of the Mind: an inquiry into the nature of virtue and the ethical foundations of knowledge*. Cambridge University Press.
- Zagzebski, Linda. 1999. "What Is Knowledge?," in *Blackwell Guide to Epistemology*, edited by Ernest Sosa. Blackwell.
- Zagzebski, Linda. 2000. "From Reliabilism to Virtue Epistemology," in *Knowledge, Belief and Character: Readings in Virtue Epistemology*, edited by Guy Axtell. Oxford University Press.
- Zagzebski, Linda. 2000. "Responses," in *Philosophy and Phenomenological* 60(1): 207-219.
- Zagzebski, Linda. 2009. *On Epistemology: an inquiry into the nature of virtue and the ethical foundations of knowledge*. Cambridge University Press.
- Zagzebski, Linda. 2012. *Epistemic Authority: a theory of trust, authority and autonomy in belief*. Oxford University Press.

یادداشت‌ها

1. virtue reliabilism
2. virtue responsibilism
3. character-based virtue epistemology
4. Alvin Goldman
5. Ernest Sosa
6. John Gerco
7. Alvin Plantinga
8. Lorraine Code
9. James Montmarquet
10. Linda Zagzebski
11. intellectual virtue
12. faculty-based
13. character-based
14. belief-forming

15. cognitive activity
16. feeling states
17. natural capacities
18. skills
19. motivation
20. success
21. logical
22. causal
23. introspection
24. discipline
25. knowledge
26. contextualist
27. Normativity and Epistemic Intuitions
28. voluntary control
29. basic
30. nonbasic immediate
31. long rang
32. indirect voluntary influence